

نامه‌ای به شالیا پین

ف. ا. شالیپین بسوسیله آ. م. گورکی با جامعه نویسندگان ارتباط نزدیک یافت.

در ضمن حضور در جلسات ادبی « چهارشنبه » او فوق‌العاده شائق بود که با چخوف آشنا بشود، ولی این کار به‌چوچه میسر نمیشد. شالیا پین گاهی از سالهای جوانی خود حکایت می‌کرد که جرئت نمی‌نموده است تنها نزد چخوف برود زیرا میترسیده است بنظر او سمج بیاید. وی از « ای. بونین » خواهش کرده و او را متقاعد نموده بود که با هم بروند. شالیپین به‌محض دیدن چخوف، خیلی مشوش و دستپاچه شده با لکنت زبان شروع به گفتن حرفهایی می‌کرده اما تحت تاثیر نگاه پرمهر چخوف بزودی اضطرابش رفع گردیده و با کمال وجد و مسرت از شخصیت مسحورکننده آن نویسنده بزرگ‌گوار بمنزل خود برگشته است.

شالیپین خیلی دوست داشت که حکایتهای چخوف را که « ای. م. ماسکوین » دوستش می‌خواند، گوش بکند. مخصوصاً از « تبهار »، « جراحی » و « ماهی لوت » (۱) خیلی خوشش می‌آمد.

من از دوران طفولیت عادت کرده بودم که عکس چخوف را پهلوی عکس تالستوی روی میز تحریر پدرم بینم. نامه‌ای که چخوف با عکس خود فرستاده بوده و محفوظ مانده و تا کنون هم انتشار نیافته است بشرح زیر است: فیودور ایوانوویچ عزیزم، مدنی بود منتظر گورکی بودم تا با او نزد شما بیایم، بالاخره هم او نیامد. بیماریها مرا از مسکو بیرون میراند. اول ماه مارس باز می‌آیم و آنوقت پیش شما می‌آیم. اما حالا - ملائک آسمان شما را حفظ کند! عکس را به‌یالتا بفرستید.

محکم دست شما را می‌فشارم و شما را می‌بوسم. سلامت و خرم باشید.
چخوف شما

۲۶ نوامبر (روی عکس خودم ۲۷ نوشته‌ام - خوب، اهمیتی ندارد)

بانو ای. شالیپینا

سال ۱۹۰۱ (۴)